

رسیدن زال به نزدیک سام

همی راند دستان گرفتہ شتاب
کسی را نبرد ز آمدنش آگهی
خروشی برآمد ز پرده سرای
پذیره شدش سام یل شادمان
فرود آمد از باره بوسید خاک
نشست از بر تخت پرمایه سام
سخن های سیندخت گفتن گرفت
چنین گفت کآمد ز کابل پیام
ز من خواست پیمان و دادم زمان
ز هر چیز کز من به خوبی بخواست
نخست آنکه با ماه کابلستان
دگر آن که زی او به مهمان شویم
فرستاده ای آمد از نزد اوی
کنون چیست پاسخ فرستاده را؟
ز شادی چنان شد دل زال سام
چنین داد پاسخ که ای پهلوان!
سپه رانی و ما به کابل شویم
به دستان نگه کرد فرخنده سام
سخن هر چه از دخت مهربان نیست
بفرمود تا زنگ و هندی درای
هیونی برافگند مرد دلیر
بگوید که آمد سپهبد ز راه

چو پرنده مرغ و چو کشتی بر آب
پذیره نرفتند با فرہی
که آمد ز ره زال فرخنده رای
همی داشت اندر برش یک زمان
بگفت آن کجا دید و بشنید پاک
ابا زال، خرم دل و شادکام
لبش گشت خندان، نهفتن گرفت
پیمبر زنی بود سیندخت نام
که هرگز نباشم بدو بدگمان
سخن ها بر آن برنهادیم راست
شود جفت خورشید زابلستان
بر آن دردها پاک درمان شویم
که پردخته شد کار، بنمای روی
چه گوییم مهربان آزردہ را؟
که رنگش سراپای شد لعل فام
گر ایدون که بینی به روشن روان
بگوییم زین در سخن بشنویم
بدانست کورا ازین چیست کام
به نزدیک زال آن جز از خواب نیست
زدند و گشادند پرده سرای
بدان تا شود نزد مهربان شیر
ابا زال با پیل و چندی سپاه

فرستاده تازان به کابل رسید
چنان شاد شد شاه کابلستان
که گفתי همی جان برافشانند
بزد نای مهرباب و بر بست کوس
ابا ژنده پیلان و رامشگران
ز بس گونه گون پر نیانی درفش
چه آوای نای و چه آوای چنگ
تو گفתי مگر روز انجامش است
همی رفت ازین گونه تا پیش سام
گرفتش جهان پهلوان در کنار
شه کابلستان گرفت آفرین
نشست از بر باره تیزرو
یکی تاج زرین، نگارش گهر
به کابل رسیدند خندان و شاد
همه شهر ز آوای هندي دراي
تو گفתי دد و دام رامشگرست
بُش و یال اسپان کران تا کران
برون رفت سیندخت با بندگان
مر آن هر یکی را یکی جام زر
همه سام را آفرین خواندند
بدان جشن هر کس که آمد فراز
بخندید و سیندخت را سام گفت
بدو گفت سیندخت هدیه کجاست
چنین داد پاسخ به سیندخت سام

خروشی برآمد چنان چون سزید
ز پیوند خورشید زابلستان
ز هر جای رامشگران خواندند
بیاراست لشگر چو چشم خروس
زمین شد بهشت از کران تا کران
چه سرخ و سپید و چه زرد و بنفش
خروشییدن بوق و آوای زنگ
یکی رستخیز است گر رامش است
فرود آمد از اسپ و بگذارد گام
بپرسیدش از گردش روزگار
چه بر سام و بر زال زر همچنین
چو از کوه سر برکشید ماه نو
نهاده از بر تارک زال زر
سخن های دیرینه کردند یاد
ز نالیدن بر ربط و چنگ و نای
زمانه به آرایشی دیگرست
بر اندوده پر مشک و پر زعفران
میان بسته سیصد پرستندگان
به دست اندرون پر ز مشک و گهر
پس از جام، گوهر برافشانند
شد از خواسته يك به يك بي نیاز
که رودابه را چند خواهی نهفت
اگر دیدن آفتابت هواسست؟
که از من بخواه آن چه آیدت کام

برفتند تا خانه زرنگار
نگه کرد سام اندر آن ماه روی
ندانست کش چون ستاید همی
بفرمود تا رفت مهراب پیش
به يك تختشان شاد بنشانند
سر ماه با افسر نامدار
بیاورد پس دفتر خواسته
برو خواند از گنج ها هر چه بود
برفتند از آنجا بجای نشست
وز ایوان سوي باغ رفتند باز
بزرگان کشورش با دست بند
سر ماه، سام نریمان برفت
ابازال و بالشگر و پیل و کوس
عماری و بالایی و هودج بساخت
چو سیندخت و مهراب و پیوند خویش
برفتند شادان دل و خوش منش
رسیدند پیروز تا نیمروز
یکی بزم سام آنگهی ساز کرد
پس آنگاه سیندخت آن جا بماند
سپرد آن زمان پادشاهی به زال
سوي گرگساران شد و باخت
شوم گفت کان پادشاهی مراست
منوچهر منشور آن شهر بر
بترسم ز آشوب بدگوهران

کجا اندرو بود خرم بهار
یکایک شگفتی بماند اندروی
برو چشم را چون گشاید همی
ببستند عقدي بر آیین و کیش
عقیق و زبرجد برافشانند
سر شاه با تاج گوهر نگار
یکی نسخت گنج آراسته
که گوش آن نیارست گفתי شنود
ببودند يك هفته با می به دست
سه هفته به شادی گرفتند ساز
کشیدند بر پیش کاخ بلند
سوي سیستان روی بنهاد تفت
زماته رکاب و را داد بوس
یکی مهد تا ماه را در نشاخت
سوي سیستان روی کردند پیش
پر از آفرین لب، ز نیکی کنش
چنان شاد و خندان و گیتی فروز
سه روز اندر آن بزم بگماز کرد
خود و لشگرش سوي کابل براند
برون برد لشگر به فرخنده فال
درفش خجسته برافراخت سر
دل و دیده با ماندارند راست
مرا داد و گفتا همی دار و خور
به ویژه ز گردان مازندران

بشد سام یکزخم و بنشست زال

آراسته: انباشته، آکنده

از بر: بالای، فوق

اندودن: مالیدن

باختر: هر چه حد شمال است

باره: اسب

بالای: پالان

بربط: نام سازی است (عود)

بُش: پُش، یال اسب

بگماز (لغت ترکی): شراب، باده، می،

باده گساری، پیاله پیمودن

پاک: کاملاً، به تمامی

پذیره: استقبال، پیشواز

پرستنده: خدمتگار، خدمتگذار

پرمايه: گرانمایه، ارجمند

پرنیان: حریر و دیبای چینی منقش

پیمبر: مخفف پیامبر، رسول، خبر برنده

تارک: فرق سر

تفت: گرم، تند، با شتاب

جای نشست: سرای، نشستگاه

چشم خروس: تشبیه برای آراستن زیبا

چون: چگونه

خروس: پیک سروش نزد ایرانیان قدیم

می و مجلس آراست و بفراخت یال

خواسته: اموال

خوش منش: خورسند و خندان

دست بند: دست به دست یکدیگر انداختن

در رقصیدن

رامشگر: مطرب و خواننده

روز انجامش: روز پَسین، پایان

زَبَرجد: نوعی از زُمرد و گوهر سبز

مایل به زردی است

زی: سوی و جانب، طرف

ژنده: بزرگ و عظیم

سیستان: سجستان، سگستان، زَرنگ، نیمروز

عماری: هودج، کجاوه

فراز آمدن: نزدیک شدن، رسیدن

فرّهی: شوکت و عظمت

کجا: که

کران تا کران: سر تا سر، تمامی

کوس: طبل بزرگ

گر: یا

گر ایدون که بینی: عبارت مؤدبانه یعنی

اگر اجازه میدهی و صلاح است

گرگساران: قریه ای است در بلخ

مُشک: ماده خوشبوئی که در ناف آهوی

مشک تولید میشود

منشور: حکم، فرمان

مَهْد: کجاوه، تخت روان برای زنان

نای: نی

نُسخت: سیاهه، صورت، ریز

نشاختن: نشاندن

نیمروز: سیستان

هندی درای: زنگ، جرس

هُودَج: کجاوه

هیون: اسب و شتر بزرگ

یال بر افراختن: سر فرازی نمودن، گردن را بالا گرفتن

یکایک: فوراً، بیدرنگ

یک به یک: همگی، تماماً

یکزخم: واحد یموت، لقب سام نریمان، کشتن با یک ضربه

یک زمان: دمی، چندی

مهراب + سیندخت ← رودابه

سام (سام یکزخم) ← زال (دستان)

ایرج ← منوچهر

مأخذ

۱. شاهنامه فردوسی (از روی نسخه مسکو)، نشر محمد، تهران، ایران، چاپ دوم، ۱۳۷۸
شابک (ISBN): ۹۶۴-۵۵۶۶-۳۵-۵
۲. شاهنامه (جلد اول) از دستنویس موزه فلورانس، دکتر عزیزالله جوینی، انتشارت دانشگاه تهران، چاپ دوم، ۱۳۸۲
شابک (ISBN): ۹۶۴-۰۳-۴۷۱۴-۰
۳. شاهنامه (جلد دوم) از دستنویس موزه فلورانس، دکتر عزیزالله جوینی، انتشارت دانشگاه تهران، چاپ دوم، ۱۳۸۵
شابک (ISBN): ۹۶۴-۰۳-۵۳۱۶-۷
۴. لغت نامه دهخدا (CD)، موسسه انتشارت و چاپ دانشگاه تهران
شابک (ISBN): ۰۹۵-۴۳-۶۰۱۰-۹
۵. فرهنگ فارسی عمید، موسسه انتشارت امیر کبیر، تهران، ایران، ۱۳۸۱
شابک (ISBN): ۹۶۴-۰۰-۰۱۳۱-۷
۶. فرهنگ لغات و ترکیبات شاهنامه، داریوش شامبیاتی، نشر آران، چاپ اول، ۱۳۷۵
۷. شاهنامه فردوسی (CD)، نشر کانون انفورماتیک، تهران، ایران،
<http://www.kanoon.net>
۸. <http://www.farhangiran.com>
۹. <http://shahnameh.com>